فصل چهارم : ترفند ذهن در به کار بردن لفظ وجود برای اشاره به حقائق عدمیه

پیدایش و ظهور مفاهیم و معانی در بساط عقل تنها به وسیله‌ی مقابله است. اگر بچه از بدو تولد هرگز تاریکی را نبیند، روشنایی هم برای او مفهومی ندارد و هر مفهومی که تنها یک مقابل دارد امر آن دائر بین وجود و عدم در ذهن است، به مقابله می آید و وقتی آمد دیگر ابهامی در او معنی ندارد ولی مفهومی که چندین مقابل دارد می تواند به لحاظ یکی از مقابل ها در ذهن بیاید ولی تنها به وجهی ادراک شده است و هنوز وجوه دیگری دارد که تنها با مقابل های خود ادراک می شوند.

این مفاهیم آلات عقل در ادراک اوست و عقل از مفاهیم واضح که تنها دو مقابل دارند ـ و همین رمز وضوح آن‌هاست ـ بسیار استفاده می کند و یکی از مهم ترین آن‌ها دو مفهوم وجود و عدم است. اما این دو رقیب دارند که شاید نقش بالاتری ایفاء می کنند و آن دو مفهوم صحیح و غلط است ولی اکنون با واضح شدن بسیاری از حیثیات دقیق جدا کردن این مفاهیم از هم چندان مشکل نیست. مثلا می دانیم که وجود و عدم دو مفهوم فلسفی هستند اما صحیح و غلط دو مفهوم منطقی هستند و موطن اتصاف اولی خارج از ذهن و دومی در ذهن است.

مطلبی که بسیار با اهمیت است و کمتر در مباحث علمی روی آن تاکید می شود این است که ذهن با عناصر ذهنی دو رفتار دارد. گاهی به وسیله‌آن‌ها توصیف می کند و گاهی به وسیله‌آن‌ها به امری اشاره می کند و گاهی ترکیبی بین این دو است.

مثال واضح آن کلمه‌ی زیبا است که گاهی حالت وصفی دارد و گاهی اسم است باری فردی که چه بسا زیبا هم نباشد ولی مهم آن است که وقتی ذهن در حالت اسمی از او استفاده می کند ولو بسیار هم زیبا باشد اصلا توجه به وصف زیبایی او ندارد (مثل مادرش که در روز بارها او را صدا می کند) و تنها و تنها به یک وجود خارج از ذهن اشاره می کند.

مقصود اصلی از این دو مقدمه این است که گاهی ذهن به وسیله‌ی لفظ وجود توصیف می کند و گاهی به امری که ادراک و شهودی از آن دارد ولی مفهومی برای آن ندارد اشاره می کند، لذا از مفهوم وجود به جای استفاده‌ی توصیفی، استفاده‌ی ابزاری می کند چون چاره ای ندارد و مناسب ترین مفهوم را مفهوم وجود ای بردار منطقی آن یعنی « درست » می یابد که از آن‌ها استفاده می کند برای تنها اشاره کردن به عنصر شهودی خود و رمز این‌که شهود دارد اما اصلا مفهومی از آن ندارد این است که آن عنصر شهودی مقابل ندارد ولی واقعیتی تردید ناپذیر است.

اکنون با یک مثال مقصود خود را توضیح می دهیم: از یک شخص معمولی سوال کنید و او را در این پارادکس قرار دهید: ببین نان در سفره نیست، آیا نبودن نان را به چشم خود می بینی؟ می

گوید: آری. سپس بگوییدد: پس این نبودن نان هست و نمی تواني هستی نبودن نان را انکار کنی از طرفی چگونه نبودن هست در حالی که نبودن، نبود است نه بود.

اگر دقت کنیم می یابیم اینکه می گوییم «نبودن نان هست» یعنی واقعیت دارد و امر صحیح و درست و ثابتی است و هیچ گاه منظور ما حالت توصیفی مفهوم وجود نیست بلکه حالت اشاری آن به اموری شهودی واقعیت دار است که اصلا مقابل ندارد. حتی اگر بگوییم مقابل اینها باطل و نادرست است می بینیم که نادرستی یک امر نادرست حتما درست است و درستی آخر، امری شهودی است که چون مقابل ندارد قابل تبدیل به یک مفهوم ذهنی نیست، لذا ذهن مفهوم مناسب آن را انتخاب می کند و تنها به وسیله‌آن اشاره به آن امر شهودی می کند.

نظیر این کار را ریاضی دانان در استعمال کلمه‌ی«هست» در قضیه‌ی«بی نهایت عدد اول هست» انجام می دهند. مراد آنها از « هست » در این قضیه «هست» در قضیه‌ی«الکترون هست» نیست بلکه مرادشان از «هست» این است که بی نهایت عدد اول واقعیت دارد. تفصیل این استعمال در فصل اعداد خواهد آمد.

از این بیان نتیجه می گیریم که ظرف واقعیات و حقائق فراتر از ظرف وجود است و اگر به وسیله‌ی مفهوم وجود به ظرف حقائق اشاره کنیم منظور ما از اینکه «حقائق هستند» این است که ما آنها را واجد داریم و قابل تشکیک نیستند نه اینکه آنها را به موجودیت وصفی که مقابل عدم است متصف کنیم و تاکید می کنیم که واقعیت امر این است که به وسیله‌ی مفهوم وجود اشاره می کنیم و این حرف را دقیق نمی دانیم که بگوییم در مفهوم وجود توسعه می دهیم.

خیر اگر توسعه بدهیم باز مفهوم جدیدی به دست می آید که ناچار باید مقابل داشته باشد و این هرچند در مرحله‌ی اول سیر در حقائق می تواند کارایی داشته باشد ولی در نهایت نمی تواند آن واجد را به امر شهودی که اصلا مقابل ندارد را تبیین کند. لذا می گوییم وجود و عدم ثالث ندارند ولی ثانی دارند، یعنی بین وجود و عدم چیزی حائل نیست و این دو مفهوم به طور کامل متقابلند ولی برای حوزه‌ی وجود و عدم مقابلی حوزه‌ی دوم تحقق دارد و آن حوزه‌ی واقعیات غیر مقابل دار است.

بازبینی #3
ایجاد شده 20 فوریه 2025 16:03:31 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 16:07:40 توسط ... .